

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بازگشت به قصه

زبل و جادوگر موقرمز وقصه‌های دیگر

هژگان شیخز

تصویرگر: عطیه سهرابن



برای پیش دبستانی‌ها و
سال‌های اول و دوم

۹



آهوی صفحه ۹۹

شوکا یک آهو کوچولو بود. او در جنگل و باغ وحش نبود. در صفحه ۹۹ یک کتاب بود. اسم این کتاب "همه چیز در مورد حیوانات" بود و صاحبش سحر کوچولو.

بعضی از روزها سحر کنار پنجره می نشست. چند صفحه از کتاب را نگاه می کرد. بعد، آن را باز می گذاشت و می رفت. او عکس آهو کوچولو را خیلی دوست داشت و بیشتر وقت ها کتاب روی همان صفحه باز می ماند. آن وقت شوکا می توانست از لبه پنجره، درخت های سبز واقعی را ببیند. صدای گنجشک ها و جیرجیرک ها را بشنود. او در چنین روزهایی خیلی خوشحال و سرحال بود. بعضی وقت ها هم سحر کوچولو چند روز به سراغ کتابش نمی رفت. آن وقت صد صفحه بعدی کتاب روی شوکا قرار می گرفت. او در آن وسط جایی را نمی دید و اصلاً خوشش نمی آمد.

روزها گذشت. نیمه های تابستان بود. سحر و پدر و مادرش با خانواده عمویش همه با هم به جنگل های شمال رفتند. آنها دو تا چادر هم داشتند و می خواستند در همان جنگل چادر بزنند و بمانند. سحر هم می توانست با دختر عمویش حسابی بازی کند.

آن روز صبح، شوکا از لای کتاب، صدای سحر را شنید که می گفت: «مامان، حالا که می خواهیم به جنگل برویم، کتاب ها و اسباب بازی هایم را بیاورم؟»

مادر گفت: «فقط یک کتاب و یک اسباب بازی. بیشتر نشود.»